

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سردبیر: آرش کمانگر شماره 238 یکشنبه 25 بهمن 1383 13 فوریه 2005



جان زندانیان سیاسی اعتصابی در خطر است! هشدار خانواده های زندانیان را جدی بگیریم!

در حالیکه زندانیان و دژخیمان دستگاه حکومتی انکار می کنند زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر در اعتصاب اند، اعتصابیون بیستمین روز اعتصاب خود را گذراندند و حالشان رو به وخامت است و یکی از زندانیان، دکتر فرزاد حمیدی، حالش رو به وخامت رفته و در خطر نابینایی است. در این حال ماموران دستگاه اطلاعاتی و چماقداران و اوباشان، زندانیان را تهدید و آنان را آزار و اذیت می کنند.

بقیه در صفحه 2

گزارش خبری، در دفاع از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی رجایی شهر کرج در صفحه 3

زنان و فراندن!

لاله حسین پور

بحث بر سر فراخوان فراندنم که در دو ماهه گذشته صفحه های اینترنت را تسخیر کرده است، هم چنان می جوشد. مخالفین و موافقین قلم ها را تیز می کنند و استدلال های یکدیگر را بر زمین می کوبند. انتقادهای مطرح شده نسبت به طرح فراخوان، تأثیرات مثبت خود را بر جای گذاشته است. برخی بر مرزبندی خود با هرگونه حکومت اسلامی یا موروثی تأکید می ورزند، برخی دخالت خارجی را محکوم می کنند، برخی بر حق ملیت ها و اقوام مختلف ایرانی پای می فشارند و برخی جدایی دین از حکومت را برجسته می کنند. اما طرح اولیه فراخوان دست نخورده بر جای باقی مانده است و جایای سلطنت طلب ها، عوامل خارجی و بند و بست های پشت پرده، در آن هم چنان به چشم می خورد.

بقیه در صفحه 4

چرخ پنجم دمکراسی!

تقی روزبه

وقت میوه چینی فرا رسیده است

نمی دانم چرا میوه چینی در فرهنگ ما ایرانیان با نوعی مفهوم منفی و فرصت طلبانه تداعی می شود. در حالیکه اگر با نیت خوب به این واژگان زیبا نگرینیم، شاید هیچ مفهوم منفی در ذات آن ها یافت نشود. اما گویا همواره کسانی در طول تاریخ بوده اند که سراغ کشت های دیگران رفته و قبل از آنکه میوه کاران بچینند، به چینش میوه ها می پرداخته اند. متأسفانه این کار فقط در باغات مرسوم نبوده بلکه به اقلیم سیاست هم کشیده شده است. در حال خوب و بد این واژگان با شما است.

بقیه در صفحه 5

دیدگاه

درس بزرگ انقلاب بهمن:

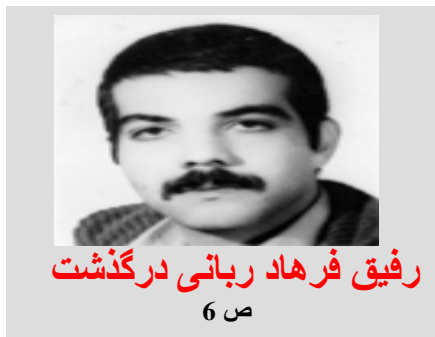
انقلاب آری، بهمن نه!

= قسمت اول = آرش کمانگر

در صفحه 7

سه بدیل در برابر جمهوری اسلامی

قسمت چهارم و آخر اردشیر مهاداد
= مردمسالاری مشارکتی = ص 9



رفیق فرهاد ربانی درگذشت

ص 6

جان زندانیان سیاسی

گزارشات تکان دهنده از وضعیت زندانیان سیاسی اعتصابی حاکمیت که رژیم اسلامی، برای در هم شکستن مقاومت زندانیان، آنان را در کنار معتادان تخریقی و افراد شرور قرار داده، امکانات رفاهی و بهداشتی از آنان را دریغ می کند و زندانیان سیاسی، امنیت جانی ندارند. دکتر فرزند حمیدی، پس از 40 روز ممنوعیت ملاقات و قطع هر گونه تماس تلفنی، در حالی بسیار بحرانی و باتنی رنجورو شکنجه شده، با پدرش ملاقات کرده است. وی در حالیکه قادر به تکلم نبوده و در آستانه نابینایی است؛ از جانب مأموران حفاظت و زندانبانان شرور و معتاد، تهدید می شود.

علیرغم همه انکارها و پوشاندن حقیقت، بر همه آشکار است که رژیم اسلامی و دستگاه اطلاعاتی و قضایی اش، سیاست سرکوب زندانیان را گسترش داده اند و با انتقال زندانیان سیاسی به زندان عادی و هم بندکردن آنان با اشرار و متهمان و محکومان پرونده هایی جنایی، جان زندانیان سیاسی و عقیدتی را به خطر افکنده و از این طریق سعی در شکستن زندانیان سیاسی دارند.

این سیاست غیر انسانی در حالی اعمال میشود که اعتراض همه سازمانها و نهادهای بین المللی حقوق بشر به این سیاست ها تشدید شده است و در عین حال در داخل کشور، برخی از زندانیان سیاسی و خانواده های زندانیان سیاسی دست به حمایت آشکار از خواست زندانیان سیاسی اعتصابی زده اند.

سازمان ما ضمن ابراز نگرانی شدید خود نسبت به جان زندانیان سیاسی و اعتصاب کنندگان، از خواست بر حق آنان حمایت می کند و خواهان اقدام متحد همه نیروهای آزادیخواه و بشردوست و نهادهای بین المللی دفاع از حقوق بشر در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی است. در عین حال که رژیم اسلامی را مسنول جان و سلامتی تمامی زندانیان سیاسی میداند، خواهان نظارت ویژه هیئت های کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بر زندانهای ایران است. نباید گذشت رژیم جنایتکار اسلامی با سرکوب دائمی و مستمر نیروهای آزادیخواه و دیگر اندیش، سلطه سیاه خود را بر کشور ادامه دهد. نباید گذشت رژیم اسلامی با دستگیری نویسندگان، روزنامه نگاران و بلاک نویسندگان و قتل و مطبوعات و بستن ویلاک ها، دیوار سانسور اختناق را ضخیم تر کند؛ نباید گذشت دستگاه سرکوب، با دستگیری فعالین کارگری و پیشرو، رهبران جنبش های اجتماعی و دانشجویی و کارگری و معلمان و پرستاران، جنبش های اعتراضی را خفه کند؛ نباید گذشت ساسیت تهدید و ارعاب و شکنجه، بیش از این مردم ایران را در چنگال سیاه اهریمن استبداد و جهل و خرافه و سرکوب اسلامی آزار دهد. برای در هم شکستن این اهریمن جنایت بیش از هر زمان دیگری می بایست تمامی نیروهای آزادیخواه، دمکرات، چپ و انساندوست اقدامات متحدانه خود را در دفاع از آزادی و برابری گسترش دهند و صدای عدالت طلبانه زندانیان سیاسی اعتصابی را به گوش همه مردم ایران و جهان برسانند. تنها در سایه این اقدامات متحدانه است که می توان زندانیان سیاسی را از چنگال خبرگان آدمخوار رها ساخت!

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

زننده باد آزادی - زننده باد برابری

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر

11 فوریه 2005

گزارش خبری

در دفاع از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی رجایی شهر کرج

آزادبخوانان ایرانی و جانبداران منزلت انسانی! مخالفین دستگیری ، زندان ، شکنجه، سنگسار، اعدام در ایران و جهان !!

بیست (20) روز از اعتصاب غذای 6 تن از زندانیان سیاسی آقایان : دکتر فرزاد حمیدی - بینا داراب زند- ارزنگ داوودی- حجت زمانی- مهرداد لهراسی- جعفر امامی در زندان رجایی شهر (گوهردشت) کرج می گذرد.

بیست (20) روزی که التهاب، دلشوره و نگرانی از یکسو، مقاومت و پایداری زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کننده را از سوی دیگر بر سر عهد و میثاق اعلام شده اشان به نمایش می گذارد.

بیست (20) روز پایداری و اعتراض به نقض حقوق زندان و عدم تفکیک زندانیان سیاسی از زندانیان عادی (قاتلین ، اشهار ، معتادین و بزهکاران اجتماعی) که هر یک از آنان ، قربانیان تباهی آور همین نظام اند. وضعیت ناگوار جسمانی اعتصاب غذا کنندگان و ادامه اعتصاب آنان، نگرانی همه جانبه ای را در درون قلبهای یکایک مان برانگیخته است!

بیست (20) روزی که برای آقای تقی حمیدی، پدر دردمند دکتر فرزاد حمیدی و شهامت اخلاقی تقی حمیدی برای بازگویی و فاش سازی ، فشار و اختناق حاکم بر زندانیان و هر آنچه که بر آنان روا داشته می شود همه اینها توأمان امیدواری و دلنگرانی آنان را بر زبان میراند و برای خانم صبح ناز داراب زند ، همسر بینا داراب زند، شور فراوان نجات زندانی جانش را با خود به همراه داشته و دارد.

بیست (20) روزی که چشم براهی یکایک افراد خانواده از همسران و فرزندان، مادران و پدران، خواهران و برادران زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کننده ، شور و التهابی را در درون قلبهای یکایک ما، باورمندان به ارزشهای زندگی می نشاند و بی اعتنائی و دیو صفتی مسئولین نظام جمهوری اسلامی و سخنگوی قوه قضائیه رژیم (جمال کریمی راد) که اعلام می دارد : « من خودم با مسئولان زندان صحبت کردم و آنها قویاً اعتصاب غذا را تکذیب کردند.» مفتضحانه چنین دروغی را در برابر دیدگان افکار عمومی جامعه جهانی و مجامع حقوق بشری و سازمان دیده بان حقوق بشر، به نمایش می گذارد.

آزادبخوانان بشر دوست!

مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کننده در زندان رجایی شهر کرج ادامه دارد.....

در فاصله بیش از دو هفته از این اعتصاب غذا ، طی دو فراخوان عام در دفاع از اعتصابیون و حول مرکزی ترین خواسته های آنان ، اعلام داشتیم :

1- ضمن محکوم کردن هر گونه دستگیری فعالین سیاسی، زندان، شکنجه ، خواهان پایان بخشیدن محاکمات در بسته و صدور احکام سنگسار و اعلام در سراسر ایران می باشیم!

2- ما خواهان آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی می باشیم!

3- اعزام یک هیئت از جانب نهادهای بین المللی، جهت بازدید زندان ها، گفتگو با زندانیان سیاسی و ملاقات با خانواده های زندانیان سیاسی و ارائه گزارش به افکار عمومی جهان، خواست ما می باشد!

این فراخوان عام با بیش از صدها تن از افراد و شخصیتهای آزادخواه اعم از فعالین سیاسی، دانشگاهیان، نویسندگان، هنرمندان و شاعران و بیش از یکصد و پانزده (115) نهاد و انجمن

های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی از سراسر اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا و ترکیه امضاء و پشتیبانی شده است.

فراخوان عام توسط یاران ما (انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران- پاریس) به زبان فرانسه ترجمه و در اختیار اشخاص و نهادهای گوناگون بشری قرار گرفته است:

پروفسور یاکین ارتورک گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل- کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل- کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا- امنستی انتر ناسیونال- امنستی انتر ناسیونال شعبه پاریس- بنیاد فرانس پیرته خانم میتران- صلیب سرخ بین المللی ژنو- ارتباطات بین المللی - صلیب سرخ ژنو- صلیب سرخ بین المللی واشنگتن - سازمان پزشکان بدون مرز- لیگ حقوق بشر فرانسه - حزب کمونیست فرانسه ارتباطات بین المللی- سازمان جوانان حزب کمونیست فرانسه- فراکسیون چپ پارلمان اروپا - روابط بین المللی حزب سبزهای فرانسه- بخش خاور میانه حزب سبزهای فرانسه- حزب سبزهای فرانسه بخش پاریس و حومه - لیگ بین المللی حقوق بشر- رسانه های خبری و اینترنتی فارسی زبان و غیره ...

بشریت مترقی!

بر اساس آخرین اطلاعیه خبری " کمیته دانشجویی (دفاع از زندانیان سیاسی" و اخبار دریافتی از جانب سخنگوی اعتصاب غذا کنندگان زندان رجایی شهر آقای حسن زارع زاده اردشیر، اعتصاب غذا علیرغم وضعیت ناگوار جسمی اعتصابیون ادامه دارد. عباس خرسندی عضو شورای مرکزی حزب دموکرات ایران از 7 بهمن بازداشت وزارت اطلاعات در بند 209 به سر می برد. ابراهیمی مومنی به 10 سال زندان در بند عباس محکوم شد. آرش سیگارچی مسئول روزنامه معتبر گیلان امروز در زندان لاکانی (گیلان) به سر می برد. خانم نرگس ادیب در منزل خود در حضور فرزندان توسط مأموران وزارت اطلاعات دستگیر و زندانی شده است. زندانیان سیاسی اوین نیز در وضعیت ناگواری بسر می برند هم اکنون ما دست اندر کاران فراخوان عام، در سطح کشورهای آلمان، انگلیس، سوئد، هلند در صد ترجمه این فراخوان به زبان کشورهای نامبرده می باشیم تا بشکل همه جانبه ای آنرا به دست مراکز و مجامع و احزاب مترقی برسانیم.

ما تلاش خواهیم داشت که طی ارتباط زنده و فعال با سخنگوی زندانیان اعتصابی رجایی شهر آقای حسن زارع زاده اردشیر و بستگان زندانیان ، خبر رسانی سریع و همه جانبه ای را در دستور کار خود داشته باشیم .

ما پیشاپیش دستان پر توان یکایک شما، همراهان را بگرمی می فشاریم و در این پیکار اعتراضی زنجیره ای در سراسر جهان، به یاری همگان چشم دوخته ایم. دستان ما زدستان شما یاری طلب می کند، چرا که یک دست بی صدا ست..... !

هماهنگ کنندگان " کانون - انجمن" و فراخوان عام در دفاع از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی رجایی شهر (گوهردشت) کرج .

Kanon_anjoman@yahoo.com



زنان و رفرا اندم

دارد، و غیره، مورد بحث ما در این نوشته نیست. بحث بر سر این است که زنان چه نقشی و رابطه ای با این حکومت خواهند داشت. آیا این حکومت مدافع حقوق زنان خواهد بود؟ آیا با مردسالاری حاکم بر جامعه مبارزه خواهد کرد؟ در مورد رابطه این حکومت با زنان سخنی ادا نشده است. چگونه می توان از طرحی حمایت کرد که همه چیز را به آینده ای نامعلوم حواله می دهد و بر کلیاتی یا می فشارد که می تواند در بلند مدت ناقض یکدیگر نیز باشند. اما مهم ترین نقاط اشتراک را همانند مخالفت با دخالت خارجی، حمایت از حقوق و مبارزات زنان و حمایت از حقوق و مبارزات ملل تحت ستم ایرانی، ناگفته بگذارد؟ تا زمانی که زنان خود مستقیماً در ارائه طرح های حکومتی و در تشکیل آن حکومت نقش نداشته باشند، آیا سخن از دست رسی به حقوق زنان بیهوده نیست؟

در نشست اینترنتی سخن بسیار زده شد. درباره دلایل ارائه طرح رفرا اندم استدلال شد که، شرایط منطقه، حمله آمریکا به عراق و مسئله مذاکرات هسته ای با ایران از دلایل ارائه طرح رفرا اندم است. گویا جنبش واقعا موجود در ایران هیچ ربطی به طرح رفرا اندم نداشت و ندارد و تنها پارامتری است که همواره نادیده گرفته می شود. باز هم از بالای سر مردم، برای آنان تصمیمات گرفته می شود، حکومت تعیین می شود و ناجبانی ظهور می کنند. راستی چند درصد مردم ایران از طرح رفرا اندم با خبرند؟ چند درصد از جوانان ایرانی که دکتر ملکی در مقاله اخیر خود از آنان به عنوان شیران پر هیبت نام می برد و 65 درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند، از طرح رفرا اندم با خبرند؟ دکتر ملکی ضمن مرزبندی با ناامیدی آنانی که سال ها در خارج از کشور زندگی می کنند، نسبت به جنبش توده ای در ایران، بالحق به جوانان اشاره می کند که هم چون شیرهای پر هیبت، اگر بجنبند، حتی پلنگان تیزچنگال نیز بر خود می لرزند و فرار را بر قرار ترجیح می دهند. اما از این صحبت نمی کند که این جوانان چگونه و با چه ابزاری باید بجنبند و آیا آنان برای جنبیدن به تشکل های مستقل خود نیاز ندارند؟ آیا ارتباط، همکاری و هماهنگی این تشکل ها در سراسر ایران نیست که جنبش را تضمین کرده و حکومت را به فرار وامی دارد؟ اما، ظاهراً این طرح رفرا اندم است که با هماهنگی چند نفر در پشت پرده، قرار است نقش این شیران پر هیبت را بازی کند. جنبش زنان نیز که به حق از جمله جنبش های درحال رشد و با حضور مستمر در جامعه است، در این میان به هیچ گرفته می شود.

سخنرانان جلسه اینترنتی، اما شکایتی در این موارد ندارند و امیدوار هستند که همه چیز به نفع زنان پیش برود و ادعا می کنند که مراجعه به آرای عمومی که در فراخوان مطرح شده، راهی مناسب برای دست یابی به حقوق زنان است. باید پرسید که در کجای دنیا با مراجعه به آرای عمومی، حقوق زنان تأمین شده است؟ تنها زنان می دانند که حتی با تأمین و تصویب حقوق برابر با مردان، هنوز با برابری واقعی با مردان فاصله بسیار زیادی دارند. این برابری تنها با تصویب چند قانون در دفاع از زنان، تضمین نمی شود، و زنان از طریق رأی گیری و رفرا اندم به آزادی نخواهند رسید، بلکه جنگی مداوم و خستگی ناپذیر با تمامی قوانین و مظاهر مردسالارانه در جامعه است که زنان را در نهایت به آزادی واقعی می رساند. طرح رفرا اندم که حتی بطور کلی نیز از آزادی زنان و نقش تعیین کننده آنان در حکومت آینده صحبت نمی کند، چگونه انتظار حمایت از جانب زنان دارد؟

آن بخش بزرگی از زنان که نسبت به طرح رفرا اندم سکوت اختیار کرده اند، جدا از سایر ابهامات و اشکالات موجود در این طرح، هیچ گونه جایگاهی نیز برای خود در آن نمی بینند. زنان باید یک بار برای همیشه ثابت کنند، تا زمانی که نادیده گرفته می شوند، از نقش حامی، امضاء کننده و دنباله روی صرف نظر خواهند کرد.

بحث های فراوانی شده است و هم چنان ادامه دارد، هنوز تا روشنایی، فاصله زیادی داریم. تنها بحثی که، اما کمتر به آن پرداخته شده است، نقش زنان در این وانفاساست! گویی این فراخوان و بحث های مربوط به آن ربطی به زنان ندارد و بحث های زنان می بایست در حوزه های دیگر دنبال شود. گویی باید به مسئله زنان و حقوق آنان در جای دیگری پرداخته شود و طرح فراخوان به مسائل "جدی"تری می پردازد، به مسائل سیاسی و حکومتی و زنان می توانند هم چنان به مسائل اختصاصی خود، به کودکان، مسائل فرهنگی، ادبی و رمانتیک بپردازند! البته اینکه زنان بسیار همه جانبه به مسائل درون جامعه می پردازند و تنها مسائل را از زاویه دست یابی به حکومت و قدرت نمی بینند، و با تمام ابزارهای حسی خود به دنیا می نگرند، جای بسی احترام و افتخار است، اما بحث بر سر این است که چرا جای زنان در بسیاری بحث های مربوط به حکومت از جمله همین طرح رفرا اندم خالی است.

در هرحال بعد از قریب دو ماه جلسه اینترنتی زنان درباره رفرا اندم برگزار شد. گذشته از بررسی جنبه های مثبت و منفی این جلسه، می بایست از برگزاری چنین جلساتی از جانب زنان حمایت به عمل آورد. اما نگاهی کلی به شرکت و برخورد زنان نسبت به طرح رفرا اندم، سنوالات زیادی را مطرح می سازد. نقش زنان در ارائه طرح رفرا اندم چه بود؟ میزان شرکت زنان در آن قدر است؟ حمایت و مخالفت زنان از آن تا چه حد است؟ آیا وقت آن رسیده که بدون حضور فعال زنان، به خود اجازه حتی طرح یک اقدام بزرگ را ندهیم؟ آیا اصلاً بدون حضور فعال زنان، اقدام بزرگی صورت خواهد گرفت؟ آیا زمان آن نگذشته که دیگر با گنجاندن یکی دو زن بطور سمبلیک در طرح های خود، ژست حمایت از حقوق زنان بگیریم؟

در این جلسه عنوان شد که 90 درصد واکنش های اندک زنانی که نسبت به طرح رفرا اندم برخورد کرده اند، مثبت بوده و اظهار امیدواری شد که آن بخش بزرگ از زنان خاموش نیز همراه این طرح باشند.

مشکل اصلی این است که زنان نه تنها در تدوین و ارائه این طرح، نه تنها در امضاء و حمایت از این طرح، بلکه در ابراز مخالفت خود با این طرح نیز فعال نبوده اند. آقایانی که به دنبال تدوین این طرح بودند، همانا حضور یک زن را برای آرایش امضاهای خود کافی دانستند. شاید هم امضای خانم کار اصلاً ربطی به زن بودن ایشان نداشت، چون به هر حال اسم ایشان کافی است تا عده ای را به دنبال طرح بکشاند!

در این نشست اینترنتی تأکید بسیار زیادی شد که چون زنان حامی حقوق بشرند، چون طرفدار مسالمت و مخالف خشونت و جنگ اند، چون مخالف تبعیض و موافق برابری اند و..... بنابراین از این طرح حمایت می کنند. اینکه زنان این خصوصیات و خواسته ها را دارند، شکی در آن نیست، ولی آیا طرح رفرا اندم نیز حامل چنین خصوصیتی است؟ طرح رفرا اندم در پاراگراف اول آن، خصوصیات حکومتی را که ارائه می کند، برشمرده است. حکومتی با تکیه بر اکثریت آراء، حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی، ایجاد رابطه مسالمت آمیز با جامعه جهانی و تکیه بر ارزش های فرهنگی و اقتصادی. همین! اینکه چنین حکومتی می تواند حکومت ایده آل سلطنت طلب ها باشد یا نباشد، مورد بحث ما نیست، اینکه رابطه مسالمت آمیز با جامعه جهانی که اکنون به رهبری بوش سرگرم خون ریزی است، چگونه و با چه شروطی باید پیش برود، اینکه رابطه این حکومت با مذهب چیست و دین چه نقشی در احاد آن

چرخ پنجم

در جستجوی متولی و تلاش برای ورود به فاز سازماندهی

پس از سپری شدن دوماه و نیم از طرح فراخوان فراندوم، و جمع آوری حدود سی و پنج هزار امضاء، و حالا که تب جمع آوری امضاءها خوابیده، بنظر می رسد فاز "گفتمان" به پایان خود رسیده و ورود به فاز عملیاتی و سازماندهی در دستور کار قرار گرفته است. چنانکه آقای حسین باقرزاده در مقاله اخیر خود 1 اعلام می دارد که بحث در باره فراخوان را باید دیگر پایان یافته تلقی کرد. و اضافه می کند که اکنون که جنبش فراندوم در حال حاضر نه متولی ای دارد و نه سازمان و تشکیلاتی، وقت آن رسیده است که این جنبش به تدریج شخصیتی حقوقی پیدا کند و نیروهای شرکت کننده در آن بتوانند به طور فعال برای پیروزی آن بیکار نکنند. و در همین رابطه طرحی را برای سازماندهی 35 هزار حامیان آن که بزعم وی یک جنبش است و همه گرایشها را دربرمیگیرد، پیشنهاد می کند.

باتوجه به مقدمه کوتاهی که در باب تاریخچه میوه چینی آوردم، قاعدتا خوانندگان نباید چندان متعجب شوند که این دستورالعمل مهم چرا نه از داخل کشور و از سوی صادرکنندگان اولیه فراخوان، که از سوی متولیان خارج کشور صادر شده است. ورود به فاز سازماندهی کر جدیدی است که البته ایشان تنها نوازنده آن نیستند. بعنوان نمونه آقای داریوش همایون نیرطی مصاحبه ای 2 می گوید: "اکنون زمان آن است که زنان و مردان هر چه بیشتری فعالانه در این جنبش مشارکت کنند و ساز و کارهای پشتیبانی و لجستیکی برای پیشبرد و تحقق آرمانها و اصول این فراخوان ملی را بوجود آورند. بدین منظور پیشنهاد می شود در هر اجتماع ایرانی افرادی داوطلب از گرایشهای گوناگون به تشکیل گروههای کار و کمیته های پشتیبانی بسته به امکانات محل، اقدام نمایند". وی در ادامه طرح خود سازماندهی چهارگروه کاری را مطرح می کند.

آن چه که نقد بود و آنچه که نسیه است

از همان آغاز برای منتقدین این پروژه روشن بود که غرض نهانی و یا اگر نخواهیم همه را به یک چوب برانیم نتیجه اجتناب ناپذیر این پروژه چیزی جز تعبیه یک ظرف همکاری بین سلطنت طلبان و جمهوری خواهان شرمگین و طیفی از نیروهای سرگردان بین قطب دموکراسی و ضددموکراسی و معبری برای ورود نیروهای مداخله گر خارجی به صحنه اپوزیسیون صحنه سیاست برای کسب باصطلاح فرادستی بر جنبش ضداستبدادی-دمکراتیک نبود. بسیاری از مدافعین فراندوم آگانه و یانا آگاهانه این واقعیت تلخ را حاشا کرده و آنرا تهمت منتقدین بشمار می آوردند. اما حالا که آب ها از آسیاب افتاده و وقت میوه چینی فرارسیده است، عملی و علنی ساختن این همکاری توسط متولیان واقعی این حرکت در دستور کار قرار گرفته است.

آقای داریوش همایون در همان مصاحبه خود بعنوان یک سیاستمدار سلطنت طلبی که می داند چه می گوید و چه می خواهد، بروشنی واقعیت فوق را مورد تاکید قرار می دهد: "...در واقع چاره ای است برای یک کشور در شرایطی که اوضاع مساعد شود تا مردم نظرشان را بدهند و طبعاً راه حلی است برای آن موقع

..... و تا رسیدن به آن موقع باید به مبارزه خود ادامه داد و باید مبارزه کرد و در واقع با اعلام این طرح، چیزی عوض نشده است در موقعیت ما و در موقعیت جمهوری اسلامی، ... فقط زمینه ای برای همکاری برای امروز نیروهایی می شود که در گذشته موافق نبودند بر سر هیچ موضوعی توافق کنند و تعجب می کنم که چرا اینقدر راجع به این موضوع بد فهمی صورت گرفته است ..."

در حال اگر تا دیروز این همکاری بصورت غیررسمی جریان داشت و انکار میشد، حالا دیگر در دستور کار قرار گرفته و آنها که آگاهانه این هدف را دنبال می کردند حالا باید بفکر توجیه و مدلل ساختن آن باشند. و دیگر توجیهاتی هم چون قرار داشتن در فاز گفتمان و دلایل مشابه آن اثر خود را از دست داده و در حکم گریختن از پاسخ سرراست است. علت آن هم همان "سرمایه عظیم 35 هزار نفره ای" است که بیش از این نمی توان آن را معطل نگهداشت. این را هر مبتدی درس اقتصاد هم می داند که سرمایه اگر بکار گرفته نشود، خطر نابودی آنرا تهدید می کند. سرمایه ای که بقول آقای باقرزاده، "بیش از یک بار در طول حیات یک نسل اتفاق (بدست نمی آید) نمی افتد". در هر صورت حرکت با چراغ خاموش و بشیوه خزنه دیگر ناممکن است و حالا خیلی صریح باید صحبت کرد. چنان که آقای داریوش همایون در همان گفتگو در پاسخ به سؤالی در مورد پهلوی طلبی خود پاسخی سرراستی می دهد: "...من طرفدار پادشاهی مشروطه هستم.... و آن پادشاهی مشروطه هم یک کاندیدا بیشتر ندارد و آن هم شاهزاده رضا پهلوی است و ما امیدواریم که مردم ایران قانون اساسی پادشاهی مشروطه را بپذیرند و ایشان بشود پادشاه مشروطه...."

بنابراین از نظر ایشان نوع نظام آینده و حتی تنها کاندید آن پادشاه- از همین حالا روشن است. و البته در همین مصاحبه ایشان با نبوغ خاص خویش، مفهوم و نوع جدیدی از "قدرت و مداخله" را برای شاه آینده وضع می کنند که خواندنی است:

"ایشان (پادشاه آینده) سعی کنند پس از انتخاب، به صورت مدافع نهادهای دموکراتیک در بیایند و از یک قدرت اخلاقی برخوردار باشد که صرفاً با عدم مداخله در امور سیاسی کشور و مسئولیت گرفتن سیاسی حاصل خواهد شد... و بالاتر از همه این جریانهها قرار بگیرد. در کارها، مداخله کند که همه بتوانند با او خود را یکی کنند.... و با قدرت اخلاقی کمک کنند به حفظ نهادهای دموکراتیک از یک طرف و یکپارچگی از سوی دیگر...."

البته آقای داریوش همایون در پاسخ به سوال دیگری مبنی بر اینکه آیا معامله ای پشت پرده در مورد طرح فراندوم صورت گرفته یا نه ضمن آنکه مدعی است هیچ گونه معامله ای صورت نگرفته، اما چون شواهد و قراین متعدی در این مورد وجود دارند و در آینده هم ممکن است روشود، دست پیش را گرفته و با آوردن یک اما می گوید: "در این شکی نیست که گروهی، یکی دو سال پیش، دنبال یک کاری بروند تا از این پراکندگی در بیاید فضای سیاسی ایران و سر انجام به این تفکر رسیده اند که خوب است چنین فراخوانی بشود.... اکثر افراد هم در ایران بودند و هم که کار کردند."

چنانکه از عبارات فوق معلوم میگردد، طبق اطلاعات موثقی که آقای همایون دارد، از یکی دو سال قبل عده ای در فکر چنین طرحی بوده اند که اکثر آنها و نه البته همه ایشان در ایران بوده اند. و در بیانیه رضا پهلوی که در حمایت از فراندوم صادر شد، همین واقعیت در قالب پذیرفته شدن فراخوان فراندوم توسط داخل کشور مورد اذعان قرار می گیرد.

امواج سیال

یکی از نقاط آسیب پذیر جنبش ضداستبدادی-دمکراتیک مردم ما وجود امواج سیال و نیرومندی از روشنفکران بی ریشه و فعالین



رفیق فرهاد ربانی درگذشت !

با خیر شدیم که شب پنجشنبه 15 بهمن برابر با 3 فوریه ، رفیق فرهاد ربانی - در ایران - فوت نموده است . فرهاد یکی از یاران قدیمی راه کارگر و یکی از زندانیان سیاسی سیاهچالهای جمهوری اسلامی بود . او در سال 1343 متولد شد و در سن هفده سالگی بخاطر فعالیت در سازمان ما ، بدنبال سرکوبهای خونین پس از خرداد شصت دستگیر گردید. پس از آزادی ، در سال 62 مجدداً به فعالیتهای خود ادامه داد و دوباره بازداشت و به زیر شدیدترین شکنجه ها و فشارهای جسمی و روحی کشیده شد . در مدت 9 ماه فشار طاقت فرسا ، مناسفانه تعادل روانی رفیق بهم خورد . رفیق فرهاد بعد از آزادی از زندان نیز به شدت بیمار بود و اثرات شکنجه های رژیم اسلامی را بدوش میکشید . تا اینکه در سن چهل سالگی بر اثر سکنه قلبی جان خود را از دست داد.

سازمان ما در اندوه از دست دادن یکی از همزمان و یاران قدیمی خود ، مرگ نابهنگام فرهاد ربانی را به جنبش چپ ، زندانیان سیاسی سابق ، خانواده ، دوستان و بستگان فرهاد (بویژه به دانی او ، رفیق اصغر ایزدی) تسلیت میگوید و خود را در غم ایشان شریک میداند.

با اندوه و احترام سازمان کارگران انقلابی ایران

19 بهمن 1383 - 7 فوریه 2005



سیاسی است که در نقش چرخ پنجم مکراسی کارکردی جز آشفته کردن مرزهای صف دمکراسی و استبداد ندارند. در شرایط عادی و رکود عموماً آنها از استبداد حاکم آویزان شده و توجیه کننده اقتدار آند وقتی هم که فضای سیاسی بحرانی و ملتهب میشود و استبداد حاکم در انزوای کامل قرار می گیرد، برای ادامه وظیفه فوق در نقش تازه ای ظاهر میشوند. آنها، با نیروهای مستبد تر از نوین و دشمنان تازه از راه رسیده دمکراسی وارد معامله و مغالنه شده و با گل آلود کردن آب جاده صاف کن آنان برای صعود به قله قدرت می شوند. آنها با وجود سردان شعار دمکراسی، بجای آنکه در سیمای دمکرات های رزمنده وارد میدان شوند، عموماً در سیمای محلل و جوش دهندگان بین دمکراسی و دشمنان دموکراسی وارد میدان می شوند. نقش آنها نه تقویت و حساس کردن وجدان عمومی و دمکراتیک جامعه در برابر خطرات کمین کرده در اردوی ضد استبداد، بلکه دقیقاً در تخدیر افکار و حساسیت عمومی جامعه نسبت به این گونه خطرات است.

این روزها که وارد بیست و هفتمین سالگرد انقلاب بهمن می شویم بازخوانی نقطه آسیب پذیر جنبش ضد استبدادی بیش از هر زمانی ضروری ترمی گردد. در انقلاب بهمن این کالای قاچاق تحت عنوان مبارزه یک جاتی علیه استبداد سلطنتی حاکم و با بی اعتنائی شگفت انگیزی نسبت به حضور و وجود افعی سمی و خطرناکی بنام ولایت فقیه و خطر حکومت مذهبی که در اردوی ضد استبداد لانه کرده بود همراه شد. اکنون نیز این بی اعتنائی تحت عنوان مبارزه مطلق علیه حکومت مذهبی و پیچیده در زورق باصطلاح جبهه فراگیر دموکراسی حمل میشود. و در حکم اسب تروانی حامل سلطنت و قدرت های مداخله گر برای ورود به صحنه سیاسی ایران. اما دمکراسی بدون مطالبات شفاف، بدون یک جنبش گسترده دمکراتیک و بدون دموکرات های رزمنده ای که نگاه خود را نه فقط به روبرو-استبداد حاکم- دوخته اند بلکه به بغل دست هم معطوف ساخته اند، ناممکن است.

زیرنویس :

- *1- درج شده در سایت ایران امروز
- *2- انجام شده توسط عرفان قانعی و درج شده در اخبار روز



دیدگاه

درس بزرگ انقلاب بهمن : انقلاب آری ، بهمن نه !

قسمت اول

آرش کمانگر

برای شروع بحث ضروری می‌بینم به دو مجادله و ابهام در زمینه برخورد با وقایع عظیم سال‌های 56 و 57 ایران اشاره کنم. اولین ادعا این است که آن وقایع صرفاً شورش و قیام بودند و نباید اصطلاح «انقلاب» را که به معنای دگرگونی بنیادی و ساختارشکنانه است به آن اطلاق نمود. من با این ارزیابی مخالفم. نه از این رو که انقلاب به مفهوم تغییرات ریشه‌ای و بنیادی نیست، بلکه بدین خاطر که اولاً مجادله مذکور مسأله پیروزی را شرط حیاتی انقلابی دانستن يك جنبش ارزیابی می‌کند، ثانیاً تفاوت حرکات اعتراضی معمولی را با جوشش‌های عظیم و فراگیر انقلابی تشخیص نمی‌دهد. شرط انقلاب پنداشتن يك جنبش توده‌ای در مقطع زمانی معینی، تنها و تنها قرار دادن خواسته‌ها و اهداف بنیادی و ساختارشکنانه در برابر خود است، این که این جنبش و اهداف به پیروزی نایل آیند یا نه، حدیث دیگریست و ابتدا تأثیری روی انقلاب یا انقلابی خطاب کردن جوشش و قیام توده‌ای ندارد. این اهداف ریشه‌ای البته به دو دسته تقسیم می‌شوند، یعنی انقلابات در شرایط حاضر به يك معنا می‌توانند به دو کاتاگوری بزرگ تقسیم شوند: انقلابات سیاسی و انقلابات اجتماعی .

انقلاب سیاسی انقلابی است که صرفاً سرنگونی رژیم حاکم و تغییر ربنای سیاسی را از طریق جنبش‌های فراقانونی مردم دنبال می‌کنند که البته می‌توانند به قهر و خشونت کشیده شوند و یا به مسالمت برگزار گردند. در انقلابات صرفاً سیاسی، فرماسیون اجتماعی-اقتصادی حاکم بر جامعه، دست نخورده باقی می‌ماند و در سازوکارهای آن تغییرات اساسی صورت نمی‌گیرد. اما انقلاب اجتماعی یا جنبشی که اهداف فراگیر اجتماعی در پیش روی خود داشته باشد به انقلابی گفته می‌شود که علاوه بر واژگونی رژیم سیاسی حاکم درصد تغییر سیستم اجتماعی-اقتصادی نیز برمی‌آید و یا اهدافی پیش خود می‌گذارد که علاوه بر تغییر قدرت سیاسی حاکم، ناگزیر از در هم شکستن مناسبات اقتصادی موجود است. به همین خاطر در چنین انقلابی برخلاف انقلاب صرفاً سیاسی، هژمونی طبقاتی بر حاکمیت نیز تغییر اساسی می‌کند. حال آن که در انقلاب سیاسی، جایجایی تنها در چارچوب خود قشریندی‌های طبقه مسلط اقتصادی -مثلاً بورژوازی در دوران معاصر- تحقق می‌پذیرد.

پس ما حق داریم که نه تنها جنبش‌های مردم کشورمان را در سال 57 انقلاب بنامیم، بلکه حتی محق‌ایم آن را انقلاب اجتماعی بنامیم و نه انقلاب صرفاً سیاسی . چرا که اکثریت مردم ایران -یعنی کارگران و تهی‌دستان شهر و روستا- در جریان آن انقلاب ، صرفاً خواهان سرنگونی شاه و تغییر نظام سلطنتی به نظام جمهوری مبتنی بر آزادی‌های سیاسی نبودند، بلکه علاوه بر آن ، خواهان استقلال، عدالت اجتماعی، پایان دادن به نابرابری‌های طبقاتی بودند. به همین خاطر با سقوط رژیم شاه و برخلاف میل حکام تازه به قدرت رسیده، شروع به تعرض به منافع طبقات بورژوازی و ملاکین بزرگ نمودند. مصادره زمین‌ها و تقسیم و یا کشت شورایی آنها، کنترل کارگران بر کارخانجات، مصادره مسکن سرمایه‌داران فراری توسط بی‌خانمان‌ها و... جملگی از وزن بالای مطالبات طبقاتی و اجتماعی زحمتکشان ایران در انقلاب 57 حکایت دارند. بنابراین نباید به صرف جایگزین شدن يك رژیم ارتجاعی بر رژیم پهلوی، از اهمیت انقلاب و مطالبات مردم کشورمان بکاهیم. به تاریخ ایران و جهان نیز که نگاه می‌کنیم به وفور شاهد انقلابات شکست‌خورده‌ای هستیم که هیچ کس در انقلاب نامیدن آنها شك نداشته است. مثلاً انقلاب 1905_1907 روسیه یا انقلاب مشروطه ایران که علیرغم تحمیل برخی اصلاحات بر رژیم قاجاری نظیر قانون اساسی و مجلس نهمینند، نتوانست همچون انقلابات

بورژوازی قاره اروپا ، اولاً نظام ارباب رعیتی را به نظام سرمایه‌داری جایگزین کند و ثانیاً دموکراسی واقعی بورژوازی (را خواه در کسوت يك جمهوری همچون فرانسه و خواه در کسوت يك سلطنت واقعا مشروطه نظیر انگلستان) متحقق کند، از این رو نیمه‌کاره دچار هزیمت شد با این همه کسی در انقلاب پنداشتن آن وقایع (اعم از چپ یا راست) شکی ندارد.

مجادله دوم که از سوی برخی روشنفکران طرح می‌شود این است که انقلاب 57 يك انقلاب اسلامی بود. البته متجاوز از یک ربع قرن است که هم حاکمان جمهوری اسلامی و هم حاکمان دول غربی و رسانه‌های تحت کنترل آن‌ها در جهان، از جنبش عظیم توده‌ای سال‌های 56 و 57 به عنوان « انقلاب اسلامی » که هدفی جز استقرار « بنیادگرایی مذهبی » نداشت یاد می‌کنند. در پاسخ باید گفت که اکثریت مردم با اهداف بزرگی چون پایان دادن به نیم قرن استبداد خاندان پهلوی، برچیدن نظام مورثی 2500 ساله و نشان دادن يك حکومت انتخابی به جای آن، لغو سانسور و خفقان، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، پایان دادن به سلطه امپریالیسم و آمریکا بر حیات سیاسی اجتماعی ایران، استقرار عدالت اجتماعی و غیره دست به انقلاب زدند، این که در میانه این عزم تاریخی و انسانی، بخشی از اپوزیسیون ارتجاعی یعنی اسلام‌گرایان تحت امر خمینی، رهبری انقلاب را به دست گرفتند و خود را موافق صورتی اهداف عمده توده‌ها نشان دادند، موضوع دیگریست که باید آن را جداگانه مورد تحلیل قرار داد والا حتی شماری از خود مقامات رژیم اسلامی نیز باور ندارند که انقلاب از همان روزها و ماه‌های اول با هدف استقرار جمهوری اسلامی و ولایت فقهی شعبه شروع شده بود.

حال بعد از طرح این دو مجادله و ابهام به این مسأله کلیدی بپردازیم که عوامل شکست انقلاب 57 چه بودند؟ و برای پیشگیری از تکرار آن‌ها چه می‌توان کرد تا قبل از این که دیر شود به مورد اجرا گذاشت. البته در همین حوزه يك مجادله سوم نیز خودنمایی می‌کند که مخالف شکست خوردن انقلاب است. این عده به چند دسته تقسیم می‌شوند نخست خود جمهوری اسلامی و هم‌پالکی‌های آن در ایران و جهان (و البته تا حدودی دول و رسانه‌های غربی) که معتقد به پیروزی و به اصطلاح فجر انقلاب هستند ، از دیدگاه این حضرات هدف انقلاب استقرار جمهوری اسلامی بود که آن نیز تحقق پذیرفت و 26 سال از حیات آن می‌گذرد . دوم افراد و نیروهایی در طیف اپوزیسیون و یا معترض که تئوری " تداوم انقلاب " را طرح می‌کردند و بعضی کماکان می‌کنند که البته امروزه به شدت به تدافع افتاده‌اند و قادر به دفاع مستدل از تر خود نیستند. خود این طیف به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست جریاناتی که در سال‌های 57 تا 62 طرح " شکوفاسازی جمهوری اسلامی " را در برابر خود نهاده بودند نظیر حزب توده، تروتسکیست‌ها و فدائیان اکثریت که خواهان تداوم انقلاب از طریق دفاع از " خط امام " و برای برچیدن نفوذ " لیبرال‌ها " و " حجتیه‌ای‌ها " در حکومت " انقلابی و ضدامپریالیستی " شان بودند. مشابه همین سیاست (ولی بالعکس) از سوی مجاهدین خلق و جریانات مائوئیست نظیر اتحادیه کمونیست‌ها و حزب رنجبران (تا قبل از عزل بنی‌صدر) پی گرفته شد که همچون دسته اول معتقد به وجود دو پایه خوب و بد در جمهوری اسلامی بودند، منتهی از دید ایشان جناح خوب، جناح اقلیت رژیم یعنی نهاد ریاست جمهوری بنی‌صدر (که او را نماینده بورژوازی ملی ایران می‌پنداشتند) بود که باید جناح بد یعنی حزب جمهوری اسلامی و شرکا را زمین‌گیر و مغلوب می‌کرد. دوم جریاناتی نظیر طیف اقلیت جنبش فدایی که به رغم ارتجاعی دانستن کلیت رژیم، مخالف شکست انقلاب بودند و بخش‌هایی از آنان کماکان هستند. حال آن که انقلاب بهمن تماماً شکست خورد . به چند دلیل:

اول این که از دل آن انقلاب، رژیم ارتجاعی جدیدی سر برآورد که مبتنی بر توهم و حمایت اکثریت مردم ایران بود یعنی انقلاب منجر به شکل‌گیری يك حکومت مترقی نشد. دوم این که بخش عمده اهداف اجتماعی انقلاب بهمن در رژیم نوپا نه تنها متحقق نشد بلکه به کمیت و کیفیت معضلات افزوده گردید، سوم این که شما موقعی می‌توانید از " تداوم " چند و چندین ساله يك انقلاب سخن بگویید که اولاً نوعی قدرت دوگانه در جامعه وجود داشته باشد (مثلاً در حوزه‌ها و یا مناطقی بخشی از قدرت در دست انقلابیون و بخشی در دست مرتجعین باشد) ثانیاً موقعیت انقلابی علی‌رغم

درس بزرگ انقلاب

سرنگونی شاه از خود نشان داد و طبعاً سواستفاده از اعتقادات و ریشه‌های مذهبی بخش‌های بزرگی از مردم، توانست رهبری انقلاب را خیلی راحت به دست آورد.

4 - حمایت گسترده و يك طرفه دول و رسانه‌های غربی از آلترناتیو "سبز" خمینی برای جلوگیری از عروج يك آلترناتیو "سرخ"، عامل مهم دیگری بود که محافل امپریالیستی را متقاعد کرد که وقتی رژیم شاه را دیگر نمی‌توانند نجات دهند، بهتر است به شر کمتر رضایت دهند. اخراج خمینی از عراق و ورود او به فرانسه، يك پوشش خبری بی‌همتا برای او و هم‌پالگی‌هایش مهیا نمود. حال آن که در آن موقع اکثر فعالین چپ و دموکرات یا در زندان بودند و یا اگر بیرون بودند، تریبونی برای بیان نظرات خود و ابرازی برای سازماندهی جنبش نداشتند.

5 - تسلیم بی‌چون و چرای بخش اعظم نیروهای سیاسی به هژمونی خمینی و محول کردن همه بحث‌ها و اختلافات به بعد از سرنگونی شاه (سیاست همه با هم) و بنابراین شکل ندادن به آگاهی و اراده مستقل مردم، یعنی به دور از هیچ چلش جدی، عرصه حیاتی رهبری را به خمینی‌گرایان محول کردند.

7 - سنت دیرپای استبداد در ایران و فقدان آگاهی و تربیت دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و مبتنی بر مدنیت و مدرنیته که سبب می‌شد نه تنها توده‌ها بلکه به اصطلاح روشنفکران و پیشروان نیز درک درستی از اهمیت نفس کشیدن در يك جامعه آزاد نداشته باشند، بالعکس خود میسر یکی از انواع استبدادی حکومت‌گری بودند. بنابراین جامعه‌ای که سنت آزادی‌خواهی و اخلاقیات دموکراتیک در آن نازل باشد، حکم ژله‌ای دارد که توسط این یا آن پیشوا، قهرمان، رهبر و حزب می‌تواند به هر شکلی درآید.

از این‌جا به این بحث کلیدی روز می‌رسیم که چگونه می‌توان از تجارب گران‌بهای انقلاب بهمین برای شرایط به‌غایت حساس و بحرانی کنونی ایران استفاده نمود تا بار دیگر مبارزات و جان‌فشانی‌های عظیم مردم در باتلاق هریمت فرو نرود و تاریخ به شکلی ترازیک مجدداً تکرار نشود؟ آیا اگر فرض بگیریم همین فردا جمهوری اسلامی بر اثر شورش مردم و یا در اوج بحران و اختلاف، از درون متلاشی شده و سرنگون شود، استقرار آزادی، دموکراسی، حقوق شهروندی و عدالت در کشور کثیرالملمه و 70 میلیونی ایران تضمین شده خواهد بود؟ آیا اصلاً با این وضعیتی که اپوزیسیون دارد و در راس آن خلا يك آلترناتیو حقیقتاً انقلابی و مترقی، مردم ریسک انقلاب و قیام سرنوشت‌ساز را به جان خواهند خرید؟ آیا در شرایط ضعف کامل همه نیروهای اپوزیسیون و عدم توانایی بالفعل آنها برای آلترناتیو شدن و مهم‌تر از آن قلت تشکل‌های مستقل منطقه‌ای و سراسری مردم در ایران، دست زدن به يك شورش کور، شیرازه جامعه مدنی را از هم نخواهد گسست؟ و آیا دقیقاً در هراس از چنین بی‌آیندگی و ظلمت چشم‌انداز سیاسی ایران نیست که مردم ستمدیده کشورمان علی‌رغم این که جان‌شان به لب رسیده، در آغاز کردن "نبرد آخر" این پا و آن پا می‌کنند؟ از خود می‌پرسند بچنگیم برای چه، برای که؟ مسلماً پاسخ همه این سوالات، تن دادن به ادامه نکیت جمهوری اسلامی نیست، اما دیگر ذهنیت عقب‌مانده سال 57 را نداریم و به عبارتی نباید داشته باشیم، که صرفاً روی شعارهای نفی‌گرایانه تکیه کنیم و به چشم خود و مردم خاک بپاشیم که حلال همه مشکلات سرنگونی جمهوری اسلامی است. و ترازوی ترقی‌خواهی و انقلابی‌گری را تنها با این معیارهای نگاتیویستی، بالانس کنیم. نه دیگر بس است!

(ادامه دارد)



استقرار يك رژیم نوپا در جامعه تداوم داشته باشد. حال آن که می‌دانیم این دو پارامتر فقط در کردستان وجود داشت و تاز تداوم انقلاب فقط در همان منطقه جغرافیایی صدق می‌کرد، در اکثریت بزرگی از کشور موقعیت انقلابی بهمین 57 تداوم نیافت و بخش بزرگی از مردم علی‌رغم بی‌جواب ماندن مطالبات اقتصادی و سیاسی‌شان به رژیم خمینی توهم و سمپاتی داشتند و اساساً با تکیه بر همین پایه توده‌ای بود که سران رژیم توانستند از پس مخالفین متشکل خویش یکی پس از دیگری برآیند.

با این پارامتر بزرگ برگردیم به موضوع اصلی مورد بحث و آن چگونگی شکست انقلاب بهمین می‌باشد.

به طور خلاصه عوامل زیر را می‌توان برشمرد:

1 - غیاب يك آلترناتیو سوسیالیست و آزادیخواه که بتواند هم‌زمان بر مطالبات اساسی چون: استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، خودحکومتی مردم، حق تعیین سرنوشت خلق‌های ساکن ایران، حاکمیت کارگران و زحمتکشان، برابری کامل زن و مرد، دولت سکولار و غیرایدئولوژیک و اهدافی از این دست بکوبد.

خود این غیبت محصول چندین علت دیگر بود که می‌توان از میان آنها به عواملی نظیر: سلطه بلامنازع تفاسیر و قرائت‌های غیرمارکسیستی و حق تعیین سرنوشت خلق‌های ساکن ایران، ضعف آگاهی‌های سوسیالیستی هم در میان روشنفکران چپ و هم در میان طبقه کارگر، ضعف سازماندهی و تشکل هم در جنبش چپ و هم در جنبش‌های کارگری و توده‌ای، تأثیرات زیان‌بار سیاست‌های حزب توده در دهه 30 و جنبش و مشی چریکی در دهه 40 و 50، گرایش به پوپولیسم و بها ندادن به اهمیت کلیدی حضور و سازماندهی در میان کارگران و دیگر اقشار مدافع انقلاب اجتماعی، درک آشفته از مبارزات ضدامپریالیستی و ضداستبدادی و بی‌اعتقادی به اهمیت مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های بی‌قید و شرط، بها ندادن به افشاک اندیشه‌های تئوکرات و نکویدن بر مطالبات سکولاریستی و لائیک، درک صوری و کلیشه‌ای از مطالبات و جنبش زنان و بنابراین محول کردن مبارزه برای برابری زن و مرد به استقرار نظام "موعود"، عقب ماندگی وحشتناک و گاه ارتجاعی در زمینه مسایل مربوط به جنسیت، گرایش جنسی، اخلاقیات اجتماعی و غیره اشاره کرد. بنابراین به جرات می‌توان گفت که چپ ایران شانس آورد که به قدرت نرسید چون اگر می‌رسید لاقلاً در حوزه استقرار حکومت استبدادی، توتالیتر و مبتنی بر ادغام دولت و ایدئولوژی (و آن هم صرفاً تفسیری خاص از ایدئولوژی) تفاوت چندانی با جمهوری اسلامی نمی‌داشت و بنابراین شکل‌دهی به یکی از انواع رژیم‌های به اصطلاح سوسیالیستی و در عمل استالینیستی و بوروکراتیک قرن بیستم، حاصل آن می‌بود.

2 - سیاست دوگانه (دابل استاندارد) رژیم پهلوی در زمینه سرکوب مخالفین سیاسی. بدین معنا که این رژیم و مشاورین سیا و موسادش از آن‌جا که خطر کمونیسم آن هم در هم‌مرزی با اتحاد شوروی را خطر عمده تلقی می‌کرد، همه توش و توان خود را صرف سرکوب جنبش چپ و یا سازمان چریکی مجاهدین خلق (که آن را مارکسیست اسلامی می‌پنداشت) نمود در همان حال تا حدودی برخلاف حکومت رضاخان، امتیازات زیادی به مذهب و روحانیون داد و یا در سرکوب آنها از خشونت کمتری استفاده می‌کرد، به این بهانه که مراجع تقلید و روحانیون طراز اول همچون مورد خرداد 42 می‌توانند با تحریک احساسات شیعی مردم آنها را به خیابان‌ها بکشانند. رژیم محمدرضا شاه حتی به مدت 13 سال به آخوندها حقوق می‌داد. به علاوه مدرنیسم غرب‌گرایانه شاه نیز تا حدودی زیاد صوری، اشرافی و تجملی بود و هدفی جهت تضعیف مذهب و جا انداختن مفاهیم سکولاریستی برای خود قایل نبود. بالعکس از ماهیت ضدمذهبی مارکسیست‌ها در نزد عوام برای کوبیدن و تخطئه آنها استفاده می‌کرد.

3 - سازماندهی و تشکل طبیعی و گسترده ملایان در مقطعی که انقلاب مردم در غیاب يك آلترناتیو ترقی‌خواه و چپ شکل گرفت. روحانیون با لشکر ده‌ها هزار نفری تبلیغی و سازمان‌گراانه خود که از هزاران مسجد و مکان مذهبی به عنوان ستاد خبری بهره می‌جستند و به علاوه با قاطعیتی که گرایش خمینی در زمینه

سهه بدیل در برابر جمهوری اسلامی

بخش چهارم و آخر اردشیر مهرداد

مردم سالاری مشارکتی

سومین رویکرد به مساله جایگزینی از نقد استبداد دینی و هم چنین نقد بدیل های کلونپالی و لیبرال - دموکراتیک بیرون می آید در جستجو برای حکومت جای گزین، این روی کرد نعی استبداد دینی را با نعی سایر اشکال استبداد همراه می سازد؛ از نقد نظام سیاسی حاکم به نقد دولت و نقش آن عبور می کند و بدیل های نخست را نه راه حل، بلکه بخشی از صورت مساله می یابد. برای این روی کرد، آفریدن چشم اندازی رهایی بخش که در آن مردم بتوانند بر خود حکومت کنند و حداقل نیازهایشان بر آورده شود، مستلزم استقرار قدرتی است که قادر باشد در برابر خود کامگی سرمایه جهانی بایستد، با دیکتاتوری بازار مقابله کند و سلطه جویی امپریالیستی را خنثی کند. چنین قدرتی را امروز جز خود مردم یک جامعه نمی تواند بیافریند. خصوصاً زمانی که پای جوامع پیرامونی- خاور میانه ای و نفتی در میان باشد؛ آن جوامعی که به کانون تضادهای بحران های سرمایه داری جهانی تبدیل شده اند و از چند سو بطور همزمان زیر فشار رفته اند.

قابل درک است که امروز بیش از هر زمان دیگری روحیه ی تسلیم طلبی بخواهد در هیأت واقع بینی و خردگرایی در آید و فشار برای پائین آوردن سطح انتظارات و شرکت در مسابقه به عقب را تشدید کند. درست به همین سبب، لازم است تعیین شاخص هایی که با آن " حداقل " اندازه گیری می شود به آنهایی سپرده نشود که سیاست را علم شرایط موجود می فهمند.

هم چنین خوب است این واقعیت فراموش نشود که جمهوری اسلامی به لحاظ خصومتش با آزادی و آشتی ناپذیری اش با حق حاکمیت مردم از جمله استثنای زمان ماست. شاید کمتر نظام فاسد و ستمگری را بتوان در جهان امروز سراغ گرفت که در قیاس با آن بتوان امتیاز مثبتی بدست آورد. به این دلیل خطای بزرگی خواهد بود هرگاه در ترسیم نظام آینده چنین رزمی مینای سنجش قرار گیرد. مردم ایران نباید ناگزیر شوند رشد خود را با میزان فاصله گیری از این حکومت اندازه گیری کنند. اینکه مردمی یک چهارم قرن در چنگال یک نکت محض گرفتار بوده اند دلیلی نیست برای آنکه به قبول هر شرایط ظالمانه ای تن دهند. اینکه سالهای مدید دچار کابوس بوده اند مجوزی نیست بر اینکه رویا نداشته باشند.

وانگهی مردم ما متعلق به سیاره ی دیگری نیست، درست روی همین زمین زندگی می کنند؛ جایی که نیازهای، حقوق و شرافت انسان را نه درس نامه های علم سیاست و اخلاق، بلکه آدم های گمنام و بی چهره تعریف می کنند. جایی که بومیان چیاپاس، تهبیدستان ادیس آبابا و زهانسبورگ و دهقانان بی زمین برزیل بهتر از نویسندگان قانون اساسی در آن سرزمین ها قادرند نظام های جایگزین حداقل را تعریف کنند. بین مردم ما و این مردم دنیای چینی وجود ندارد، با این وصف آیا می توان پذیرفت بدیل های مردم ما چند قرن نسبت به آنچه در آن سرزمین ها حداقل حقوق و خواسته ها فرض می شوند عقب تر باشد؟

نه، نباید اجازه داد که براندازی جمهوری اسلامی به براندازی دین سالاری، تمامیت خواهی و خودکامگی ختم شود. جایگزین آن باید از حکومتی عرفی، کثرت گرا و متکی بر آرای مردم فراتر رود. بدیل حکومت اسلامی نباید در قالبی عرضه شود که انواع گوناگون خود کامگی های عرفی نتوانند در آن پناه گیرند و از استبداد بازار و سرمایه مالی تا استبداد نخبان امیدوار باشند که بالاخره نوبت آنها بر جلوس بر کرسی قدرت فرا خواهد رسید گسست از جمهوری اسلامی زمانی واقعی می شود که به گسست از نظام سلسله مراتبی قدرت فراروید و به تمرکز قدرت در بالا و بیگانگی اش با مردم پایان دهد. تأمل روی این نیاز امروز بیش از هر زمان دیگری سوزان است. آنچه در پی می آید برخی ایده هاست در رابطه با بدیل سوم که قوام بخشیدن به آنها محتاج یک بحث و گفت وگوی گسترده است.

بدیل واقعی استبداد حاکم، آن شکل از ساختار قدرتی می تواند باشد که تمرکز ستیز است، از پائین سازمان می یابد و پایه اش خود حکومتی و مشارکت همه آحاد جامعه است در تصمیم گیری پیرامون همه ی اموری که زندگی آنها را متأثر می سازد؛ این تأثیر هر چه مستقیم تر باشد، آن مشارکت هم مستقیم تر خواهد بود. نظامی است که در توزیع منابع مادی و سیاسی، امتیازات جغرافیایی یا فومی و مذهبی و جنسی را لغو می کند؛ پایه نهادی آن جوامعه خود گردان محلی و منطقه ای برابر و خود مدیریتی تولید و مصرف است، تفاوت ها و نمایرات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را نه تنها به رسمیت می شناسد، بلکه برابری آنها را درونی می سازد.

این شکل مردم سالاری ظرفی نیست که هر نوع سیاستی را بتوان درون آن ریخت بطور مشخص اجرای سیاست های نئو لیبرالی را نمی توان از بدیل مشارکتی انتظار داشت. به عکس این شکل مردم سالاری و نظام قدرت علت وجودی خود را در نقد رادیکال دولت بورژوازی و خصوصاً نوع تجدید ساختار شده ی نئو- لیبرالی آن جستجو می کند. بدین معنی که حقوق و آزادی های سیاسی و فرهنگی (که بر بی قید و شرط بودن آن تأکید می گذارد) را از فرآیندهای اقتصادی عبور می دهد و به صورت حقوق اجتماعی دو باره تعریف می کند. بر خلاف لیبرال دموکراسی، میان " نیازهای بازار" و نیازهای انسان" تکیه اش را بر نیازهای انسان می نهد. آنجا که میان مداخله ی مردم در تصمیماتی که بر زندگی شان اثر می گذارد و دسترسی نابرابر شان به منابع اصلی تولید و باز تولید تضاد بوجود می آید (یعنی مالکیت خصوصی بصورت مانعی در می آید) دموکراسی مبتنی بر مشارکت ناگزیر است. به سود اولی و به زیان دومی رای دهد. در این حکومت هیچ یک از منابع مادی، جز نیروی کار (یا انسان)، نخواهد توانست در برابر نیاز به اجتماعی شدن مصونیت داشته باشد.

منشاء قدرت یک مردم سالاری مشارکتی سه گانه است، پیوند درونی میان منافع عمومی یا آزادی و حق گزینش فردی؛ تضمین همبستگی داوطلبانه از طریق به رسمیت شناسی تنوع ها؛ و تعلق به یک اردوی جهانی که علیه برده سازی مردم جهان و علیه استقرار یک نظم بربر منبشانه در روابط بین المللی مبارزه می کند. بدیل مشارکتی با چنین تکیه گاههایی است که می تواند در برابر فشار سرمایه های بزرگ فراملی و مداخلات قدرت های امپریالیستی ایستادگی کند.

امروز کمتر حکومت لیبرال دموکراتی را می توان در جهان یافت که سیاست های اقتصادی نئو - لیبرال را به اجرا گذاشته باشد. اما، در برابر نوسانات بازار، کورپوراسیون های فراملی و نهادهای بین المللی به زانو در نیامده باشند. در جوامعی که شاهد این تحول بوده، با محدود شدن حوزه ی عمل دولت سرمایه داری و کاسته شدن از قدرت مداخله ی آن، عملاً قلمرو مداخله رای بشدت محدود شده و در حوزه هایی اساساً حق گزینش و رای ملغی شده. پارلمان های این کشورها به عنوان نهادهایی که حق رای عمومی در آن تجسم پیدا می کند بهترین بیان این درماندگی اند. آنها رای می دهند کورپوراسیون ها با تهدید به فرار، یا حملات به پول ملی، با رشوه و پاتوطنه آنها وتو می کنند امروز، لیبرال دموکراسی ابزارهای کنترل را یکی، یکی به کورپوراسیون ها و نهادهای بین المللی کارگزار آنها وا می گذارد و از رای مردم ابزاری می سازد برای مشروعیت دادن به تاراج گری آنها، بدیل مشارکتی با نعی سیاست های نئو لیبرال و مقابله با پروژه جهان گسترده سرمایه دارانه از یک سو و انتقال قدرت تصمیم گیری به پائین از سوی دیگر، این امکان را فراهم می سازد که نه تنها راه های ورود مستقیم فراملی ها را سد کند، بلکه، در برابر نفوذ غیر مستقیم آنها نیز محیط اجتماعی - سیاسی را عایق سازد به دیگر سخن، برای مهار سرمایه جهانی (و نه حتی براندازی آن) نه به معجزه ی پارلمان انتخابی می توان دل بست (بفرض که در همه جوامع سرمایه داری بطور یکسان قابل پیاده کردن باشد، فرضی بعید) و نه به سکولاریسم و کثرت گرایی سیاسی و فرهنگی. با همه اهمیت که این هر سه برای تحول سیاسی جامعه ای چون ایران دارند، اما، بدون تجدید ساختار قدرت سیاسی و بدون تغییر نقش دولت این مشخصه ها قادر نیستند مردم را از استبداد خشن سرمایه در امان دارند واز رای و اراده ای آزاد آنان دفاع کنند.



سه بدیل در برابر

تهیدستان شهرها، به جنبش های بیکاران جوانان ، معلمان، زنان، ملیت ها و اقلیت های مذهبی، حقوقدان ، روزنامه نگاران هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران وجود این حرکت ها، جنبش ها و نهادها چیزی نیست جز فریاد جامعه ای که پاسخ نیازها و خواسته های خود را بیرون از بازار ، روابط کالایی، رقابت و سود می جوید، خواهان اجتماعی کردن مصرف است ، خواهان خارج ساختن شرایط و منابع باز تولید خود از کنترل دولت و سرمایه است . ظهور و رشد شتابان چنین نیروی اجتماعی مداخله گری هم چنین نشانه ای است که گروه های بزرگی جز با مشارکت مستقیم، دواطلبانه و جمعی قادر نیستند فاصله میان آنچه سیستم در اختیارشان می گذارد را با آنچه بدان نیاز دارند پر کنند، جز با کنشاندن تصمیم گیری در مورد هر آنچه به زندگی ایشان مرتبط است به پائین ، به خیابان ، مدرسه، کارخانه و محله قادر نیستند شرایط لازم برای باز تولید خود را در اختیار داشته باشند، و جز با خود توانمند سازی و گسترش دامنه ی کنترل خود بر محیط زندگی و کار نخواهند توانست در برابر تعرضات سرمایه و دولت بایستند و بالاخره ، وجود این حرکت ها و جنبش ها چیزی جز وجود زیر ساخت های اولیه برای ظهور یک جامعه مبتنی بر خود گردانی و یک مردم سالاری مشارکتی نیست.

جنبش جنبش ها

مادی شدن ظرفیت های بقوه و انتقال یافتن زیر ساخت های موجود به درون فرآیند بناسازی یک نظام خودحکومتی نیازمند مداخله ای سیاسی است، یعنی وجود یک کارگزار تغییر، پیش تر در این بررسی دیده شد که امروز در صحنه سیاسی دو بازیگر اصلی وجود دارد و تحولات جاری و آتی را، در درجه اول، نقشی که هر یک از این بازیگران بر عهده گیرند و رابطه ی میان آن دو شکل خواهد داد: دولت ایالات متحده و مردم ایران . تکلیف دولت ایالات متحده روشن است: مخالفت بااستقرار هر شکل دموکراسی و در درجه ی اول دموکراسی مشارکتی. می مانند مردم. آیا مردم (و بطور مشخص ، آن گروه های اجتماعی که خواست هایشان در چهار چوب سرمایه داری بلاجواب مانده و مداخله برای تغییر شرایط خود را از طریق نظام های سیاسی موجود ناممکن می دانند) خواهند توانست در نقش آن کارگزاری ظاهر شوند که وظیفه ی این انتقال را بر عهده دارد؟ پاسخ این سوال مشروط است . آری، هر گاه بصورت یک جنبش فراگیر علیه استبداد و سرمایه داری و برای خود حکومتی مشارکتی. سازمان یابند. نه، هر گاه بصورت حرکت ها و مبارزات کوچک و پراکنده و کم دوام کنونی باقی بمانند و یا پشت سر رهبران " کاریزماتیک" توده وار به راه بیفتند. بنابراین، مساله ای کلیدی سازماندهی چنین جنبشی است. اما ، اگر بپذیریم حکومت آینده (هر گاه کودتای نظامی و یا یک ارتش اشغالگر آن را تحمیل نکند) شکل نهادی شده ی جنبشی خواهد بود که آن را بر پا می دارد، باید بپذیریم مشخصه های اصلی این جنبش است که، مشخصه های اصلی آن حکومت رانعرف خواهد کرد. از این دیدگاه ، ساختمان چنین حکومتی، نه پس ازکسب قدرت، بلکه از لحظه ی نطفه بندی جنبش ناظر بر آن آغاز می شود و تغییر مفهوم قدرت و مناسبات و ساختار ناظر بر آن نه نتیجه و حاصل این فرآیند، بلکه، شرط آغاز آنست. درست به همین سبب، الگو برداری از تجربه های پیشین برای بر پاسازی چنین جنبشی راهگشا نیست. در میان این تجربه ها نمونه های موفق بسیار کم یابند؛ اکثریت بزرگی از جنبش های سیاسی و اجتماعی دهه های گذشته اگر سرکوب نشده اند و یا در مراحل نهایی تکوین خود به شکل یک نظام خود کامه ی جدید ظاهر نشده اند، در ساختارهای قدرت مسلط ادغام شده و به عواملی برای بقاء آنها بدل شده اند. جنبش هایی که توانسته اند چشم انداز متفاوتی بکشایند بسیار نادرند و ، شاید ، عمدتاً خلاصه شوند به جنبش های دهه 90 ، نقطه ی عزیمت را، بنابراین، باید جای دیگری قرار داد؛ نقد نگرش ها و تجربه های پیشین وگسست از سنت های نخبه گرا، رهبر محور، پدر سالار و مرد سالار، با این مقدمه، شاید بتوان برخی از پایه ای ترین مشخصه جنبش برای خود حکومتی را این گونه استنتاج کرد:

نخست- این جنبش فرآیندی است که تصرف قدرت را از پائین آغاز می کند، بر یک شالوده خود گردان و خود فرمان آن را دوباره می

چالش دیگری که امروز، تقریباً، تمام حکومت های جهان با آن روبروند، سلطه طلبی و جهانخواهی دولت امپریالیست آمریکاست. خط راهنمای اکثریت حکومت های جهان، از جمله دموکراسی های پارلمانی را آنچه " منافع ملی: می خوانند تعیین می کند. واقعیت این است که در دو سال گذشته، جز معدودی از حکومت ها، بقیه عقب نشینی و تمکین در برابر فشار واشنگتن را مصداق منافع ملی تغییر کرده اند. در کم تر موردی" نمایندگان منتخب" توانسته اند بهای همراهی با دولت جورج بوش را جز از طریق پریدن از دیدار کوتاه " رای مردم" و حق تعیین سرنوشت آنها بردارند آیا می توان به اصل مقاومت در برابر چنین هیولایی باور داشت، اما، این مقاومت را جهانی نپنداشتند؟ آیا میتوان جز در همبستگی مردمی که در سراسر سیاره ی ما روی پا خود ایستاده اند، نیروی دیگری برای مقاومت یافت؟ در کشوری نظیر ایران که بطور جدی در خطر مداخله ای ایالات متحده است کدام حکومت جایگزین، جز حکومتی که یک گرایش انترناسیونالیستی به گونه ای نهادی شده در آن وجود داشته باشد، قادر خواهد بود در مقابل چنین مداخله ای بایستد؟ آیا مردم چنین کشورهایی بدون مبارزه برای ایجاد همبستگی میان ملت های منطقه، خواهند توانست گرایش تنش آفرین امپریالیستی را مهار کنند و از بروز خصومت میان مردم منطقه جلوگیری؟

حالا دیگر بیش و کم برای همه روشن است که مساله، یک سوء تفاهم ساده و یا یک عارضه ی موقت نیست. که کافی باشد حکومت ها سر خود را به دزدند و دفع شود. مساله به زبانی ساده این است که یک قدرت امپریالیستی با بودجه نظامی ای برابر بودجه نظامی 10 دولت قدرتمند دیگر روانه ی کشورهای دیگر شده است، نه دزدانه و از دیوار. بلکه، سوار بر تانک واز در و با برگه ی حق اشغال در دست . و در همان بدو ورود شروع کرده است به " خصوصی سازی" ، همه ی ثروت عمومی آنها ، این یک " نظم نوین " جهانی است. در برابر این نظم دو راه بیشتر وجود ندارد؛ یا به عنوان یک واحد سیاسی مستقل منحل شد، یا قدرت سیاسی در کشور را به گونه ای دوباره سازی کرد که قادر به مقابله باشد. این ممکن است یک سال طول بکشد ممکن است چند سال، ولی در چشم اندازی سیاسی ای که در برابر جهان است به زحمت می توان راه متفاوتی پیدا کرد. در این چشم انداز با اطمینان می توان گفت که جایگزین واقعی دموکراتیک برای جمهوری اسلامی آن نظام قدرت است که بر توانمند سازی مردم اعماق مشارکت واقعی آنها و خود حکومتی ایشان استوار است. گرایش واقعی دیگر، در بهترین حالت، حکومت کارگزار سرمایه های بزرگ است. یک نظام توانگر سالار که حول منافع کوریوراسیون های فراملی کریستالیزه شده و گوش به فرمان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است و در بدترین حالت ، یک حکومت پل برمر دیگر" . هر گزینه ی دیگری می تواند یک توهم محض باشد" دبريست جهان به درون وضعیتی پا نهاده که در آن میان مشارکت مستقیم مردم در تعیین سرنوشتشان و خود کامگی ستمگرانه ی سرمایه جهانی انتخاب دیگری باقی نمانده. سرسختی این واقعیت است که ضرورت برپایی یک " دموکراسی که از اعماق بجوشد، را دیکته می کند و بصورت یگانه جایگزین دموکرتیک ممکن در می آورد.

این بدیل یک اتوبی نیست در ایده ی دموکراسی مبتنی بر مشارکت واقعی عناصر آرمان گرایانه وجود دارد، اما نه خیال پردازانه . برپایی چنین نظامی صرفاً بیان نظری یک ضرورت نیست بلکه میلیون ها زن و مرد بی نام همین امروز و در همین ایران با اقدام و تلاش خود (یعنی بگونه ای عملی) این ضرورت را طرح می کند و می کوشند بدان پاسخ دهند کافی است نگاهی بیاندازیم به هزاران سازمان غیر دولتی که در مبارزه با مسایلی چون فقر، اعتیاد ، فحشاء کودکان بی سرپرست ، دختران فراری، بی سر پناهان، آلودگی محیط زیست شکل گرفته اند. کافی است تاملی کنیم روی هزاران انجمن و گروه و محفل که براساس خود یاری و دیگری یاری بنا شده اند و وظیفه ایشان تامین وام بدون بهره ، عرضه ی خدمات رایگان ، توزیع مایحتاج عمومی، سواد آموزی و کار آموزی و نظایر این هاست. کافی است توجهی کنیم به مبارزات کارگران و مضمون واقعی خدمات آنان، به حرکت های جمعی

سه بدیل در برابر

چهارم - این جنبش اصل و ارزش های خود حکومتی و مشارکت مستقیم را زندگی می کند و ساخت های سازمانی، رهبری، شیوه های تصمیم گیری، هماهنگی، بسیج و تبلیغ آن پیکره های هستند که آن اصول و ارزش ها را جاری می سازند، یعنی:

بینش ناظر بر سازماندهی از یک فرض مقدم پیروی کند؛ سر چشمه همبستگی نه هم گون سازی بلکه، به رسمیت شناختن تنوع هاست. ر سازماندهی، آن گونه همبستگی ای جستجو می شود که همه ی رنگارنگی های اجتماعی، فرهنگی، قومی و جنسی در فضای آن خود را تأیید شده و تقویت شده می یابند، نیازهای مهجور و منفرد به نیاز جمع بدل می شود و هر چه قدر است خود را کل ببیند. در چنین فضایی است که بسیج همه ظرفیت های موجود می تواند یک هدف دست یافتنی فرض شود و حرکت به سمت خواست های عمومی بیشترین پشتیبانی فردی و جمعی را جلب کند و جنبش خود حکومتی و مشارکت در شکل جنبش جنبش ها سازمان یابد. ما به ازاء ساختاری چنین نگرشی ساختمان شبکه هایی است که بر پایه ارتباطات داوطلبانه میان اجزاء متفاوت خود فرمان و هم عرض استوارند. هیچ گروه اجتماعی، هیچ جنبش معینی، هیچ نهاد خاصی و یا هیچ شخصیت و چهره ای نمی تواند مدعی شود در مرکز شبکه است، آن را نمایندگی می کند و یا به آن هویت می بخشد.

رهبری بیان یک اراده ی متمرکز نیست. رهبری جنبش خود حکومتی از هیچ سلسله مراتبی تبعیت نمی کند. تصمیمات نه از بالا، بلکه از پائین شکل می گیرند. رأی گیری مکانیزم محوری برای تصمیم گیری نیست. تصمیم گیری بطور عمده در یک فرآیند وفاق اختیار می شود.

راهبرد محوری، فوروم اجتماعی است. آن چتر فراگیری که همه جنبش های اجتماعی، نهادهای مدنی، سازمان های غیر حکومتی، اتحادیه ها، احزاب، رسانه ها و کنشگران سیاسی را که به مقابله با سرمایه و استبداد پای بندند و در کارزار برای برپایی خود حکومتی و مشارکت مردم سهیم اند را از چتر خود گرد می آورد. این نخستین گام فوری است برای نطفه بندی موجودیت سیاسی ای که نقش کارگزار انتقال سیاسی را باید ایفا کند و معماری نظام جایگزین به آن سپرده شده است. در شرایط امروز ایران، یگانه نیرویی که می تواند آغازگر تلاش برای مهندسی چنین بنایی باشد. گروه ها و عناصر چپ اند. روشن است بخش های رسوب کرده ی چپ که هنوز اعتیادش را به "مرحله بندی انقلاب" و شرط بندی روی مرحله همواره دموکراتیک تر ک نکرده باشد، و یا منزه طلبان منفعلی که اهمیت مداخلات روزمره برای تغییر بستر حرکت و مساعد تر ساختن زمینه های اقدام را هنوز درک نکرده اند نمی توانند ابتکار چنین اقداماتی را بر عهده گیرند. با این وصف، وجود نیروی چینی که قادر باشد در جهت ساختمان یک فوروم اجتماعی و تدارک مردم سالاری مشارکتی پیش قدم شود انکار پذیر نیست. بسیاری آنان که به آفریدن دنیای دیگری باور دارند، دنیایی که بر خشونت و وحشت استوار نباشد، بر نابرابری و بهره کنشی و ستم گری بنا نشده باشد؛ و بردگی و از خود بیگانگی انسان در آن آزادی شمرده نشود؛ دنیایی که عادلانه و انسانی باشد. این نیروی اجتماعی هر گاه بتواند بر پراگندگی و گسیختگی های کنونی غلبه کند بخوبی قادر خواهد بود به چنین نیازی پاسخ دهد. از این زاویه قرار دادن پروژه ی اتحاد چپ روی ریل های تازه به یک نیاز فوری بدل شده و کوشش های اتحاد چپ کارگری برای گردآوری افراد و گروه های پراکنده ی چپ درون یک مناسبات شبکه ای از اهمیت مضاعفی برخوردار است. چپ سوسیالیست و رادیکال امروز نیرویی است که می تواند روشنایی سپیده دمان را در عمق تاریخی فراگیر به واقعیتی دست یافتنی بدل کند. شتاب باید کرد.

پایان

توضیح: این سلسله مقالات، نخستین بار به عنوان سرمقاله در آخرین شماره گاهنامه تئوریک - سیاسی راه کارگر بچاپ رسید که ما با تغییر عنوان و اندکی تلخیص مقدمه آن، اقدام به انتشار آن طی چهار شماره اخیر هفته نامه، نمودیم. علاقه مندان به مطالعه کامل این مقاله میتوانند به سایت سازمان - قسمت نشریه راه کارگر - در اینترنت رجوع نمایند.

سازد و به سمت بالا پیش روی می کند. فرآیند موربانه واری که بنای خود کامگی سیاسی و اقتصادی را از درون می جود و خاک می کند. رشد و گسترش این جنبش چیزی نیست جز رشد و گسترش فضای کنترل از پائین؛ جز رشد و گسترش "مناطق آزاد شده" اجتماعی؛ جز رشد و گسترش مشارکت مستقیم و بالاخره جز رشد و گسترش دنیای دیگری در اعماق. قدرت بایی این جنبش روی دیگر فرآیند توانمند سازی مردمی است که به اتکاء فروش نیروی کارشان زندگی می کنند، روی دیگر اقدام و حرکت مستقیم آنهاست.

دوم - این جنبش یک جنبش خانگی، بومی و محلی صرف نیست. به عکس، بخشی از یک جنبش جهانی است. بخشی از کارزار جهانی است علیه استبداد و سلطه ی سرمایه و برای خود حکومتی. این جنبش به اردویی تعلق دارد که در برابر برده سازی مردم جهان قیام کرده و به جهان گسترش فقر، نابرابری، ستم گری و سلطه جویی اعلام جنگ داده. قادر نخواهد بود جز در مسیر گره خوردن با جنبش های جهانی علیه "استثمار کار در بنگاههای تولید"، کنسرسیوم حقوق کارگران"، "انجمن کار عادلانه"، سازمان دیده بان حقوق کار" هویت واقعی خود را بیابد. جز در هم پیوندی با جنبش هایی جهانی نظیر "علیه کارگاههای کار اجباری"، "علیه مارک"، "علیه خصوصی سازی آموزش"، "علیه خصوصی سازی آب"، "علیه خصوصی سازی درمان و علیه استثمار کار کودکان"، "علیه نهادهای مالی فراملی"، و برای: "عدالت جهانی"، شهروندی جهانی"، جهانی بهتر و بدون مرز" و... به همهی منابع و توان خود دست پیدا کند. این جنبش قادر نخواهد بود جز از طریق مشارکت فعال در برپایی و سازماندهی جنبش جهانی ضد سرمایه داری و نیز جنبش جهانی علیه جنگ افروزی و سلطه طلبی امپریالیسم آمریکا محیط جهانی را برای رشد و تحول خود مساعد سازد.

سوم - این جنبش فقط راه نیست، بلکه ساختن راه هم هست؛ این جنبش فقط بازیگر را نمی آفریند، بلکه، صحنه را هم می سازد. برایش بستر سیاسی خنثی نیست؛ می تواند گند کند می تواند سد کند و می تواند تسهیل کند. اینکه در هر لحظه کدام جمع آمد تاریخی ایجاد شود بر سرنوشت چنین جنبشی اثر یکسان ندارد. اما، جمع آمد تاریخی، مقوله ای در حوزه ی مقدرات و مشیبت ها نیست، ربطی هم به قانون طبیعت ندارد. می توان و باید در آن مداخله کرد. نتیجه اینکه، این جنبش نمی تواند منزه طلب باشد. چون نگاهش به قدرت و ساختار آن متفاوت است، دلیلی نمی شود برای اینکه از مداخله در صحنه سیاست موجود خود را معاف بدارد و از تلاش روزانه برای سهل کردن راه پیشروی خود چشم ببوشد. اندکی نامل روی وضعیت کنونی جای تردید نمی گذارد که برپایی یک حکومت مردم سالار یگانه چشم انداز ممکن نیست. بخواهیم و نخواهیم در سال های آینده امپریالیسم آمریکا یکی از بازیگران اصلی خاور میانه خواهد بود، اگر تنها بازیگر اصلی نباشد. بخواهیم و نخواهیم در افق قابل رویت این دولت یک نیروی مداخله ی ثابت در صحنه ایران خواهد بود. درست از همین رو، اکنون استقرار یک حکومت مردم سالار (در هر شکل آن) با دو مانع جدی روبروست: استبداد دینی حاکم و قدرت مداخله گر و سلطه گر امپریالیسم آمریکا. جنبش برای خود حکومتی مردم نمی تواند نسبت به تأثیر این موانع بر حرکت، خود بی تفاوت باشد. اما، ظرفیت مقابله با این موانع لزوماً محدود نمی شود به گروه ها و لایه های اجتماعی که خواهان استقرار یک مردم سالاری متکی بر مشارکت اند. بسیاری می توانن گونه های دیگری از دموکراسی را مطلوب خود بدانند؛ بطور مثال از دموکراسی لیبرال حمایت کنند. این طیف اجتماعی می تواند در یک چهار چوب سیاسی روشن با شعارهایی چون "برای سکولاریسم، پلورالیسم و جمهوری" علیه امپریالیسم و نتو لیبرالیسم، متحد شوند و محیط سیاسی موجود را تغییر دهند. جنبش برای خود حکومتی مردم نمی تواند در شکل دادن به چنین ائتلاف هایی پیش قدم نباشد. ایده ی فوروم دموکراتیک و ایجاد فضایی که نیروها و گرایشات گوناگون این طیف سیاسی درون آن گرد آیند در این راستا می تواند راهگشا باشد.

رهبری" و "پخش اعلامیه و اطلاعیه علیه نظام" ذکر شده است.

به گفته استورک "هیچ کدام از این موارد جرم نیستند. ایرانیان باید بتوانند آزادی بیان بدون اینکه جانشان در خطر باشد بهره برند."

سازمان دیده بان حقوق بشر از دولت ایران مصرانه درخواست کرد تا به اعمال فشار و زندانی کردن فعالین سیاسی، نویسندگان و روزنامه نگاران پایان دهد. استورک مدیر بخش خاورمیانه سازمان دیده بان حقوق بشر گفت: "دولت ایران به خوبی می داند که وضعیت حقوق بشر در ایران کشور مورد توجه خاص جامعه بین المللی است. حداقل لازمه بهبود حقوق بشر در ایران، آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیانی است که به جرم اظهار مسالمت آمیز عقاید خود در بند هستند."

اطلاعیه سازمان دیده بان حقوق بشر

درباره اعتصاب غذا در زندان رجائی شهر

"دولت ایران قانوناً مسوول سلامتی این زندانیان می باشد. حبس زندانیان در میان اشرار و جنایتکاران خطر بزرگی برای آنان است."

"دولت ایران به خوبی می داند که وضعیت حقوق بشر در ایران کشور مورد توجه خاص جامعه بین المللی است. حداقل لازمه بهبود حقوق بشر در ایران، آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیانی است که به جرم اظهار مسالمت آمیز عقاید خود در بند هستند."

سازمان دیده بان حقوق بشر اطلاع داد که حبس زندانیان سیاسی - عقیدتی در میان زندانیان جنایی موجب خطر جدی به جان آنان می باشد. دیده بان حقوق بشر خواستار آزادی فوری تمامی زندانیانی شد که فقط بخاطر اظهار عقیده سیاسی خود حبس شده اند.

به گفته دیده بان حقوق بشر، شش زندانی در زندان رجائی شهر کرج از تاریخ 5 بهمن ماه در اعتراض به زندانی بودن در میان اشرار و زندانیان جنایی خطرناک، دست به اعتصاب غذا زده اند. این شش تن عبارتند از: بینا داراب زند، ارژنگ داوودی، مهرداد لهراسبی، فرزاد حمیدی، حجت زمانی و جعفر اقدامی. یک هفته پیش از اعتصاب غذای این زندانیان، فرزاد حمیدی از سوی یک قاچاقچی مواد مخدر مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود.

بینا داراب زند و فرزاد حمیدی در مرداد ماه گذشته در جلو ساختمان سازمان ملل در تهران در پی اجتماع و اعتراض به نقض حقوق بشر دستگیر شدند. بینا داراب زند به سه سال و نیم زندان محکوم شده است. مهرداد لهراسبی از سال 1378 در زندان بسر می برد و بدنبال شرکت در تظاهرات دانشجویان به پانزده سال زندان محکوم شده است.

"جو استورک" مدیر بخش خاورمیانه سازمان دیده بان حقوق بشر در واشینگتن گفت: "مقامات دولت ایران ادعا دارند که کسی در کشورشان به جرم ابراز عقایدش زندانی نمی شود. این ادعا هیچ اعتباری ندارد. تنها دلیلی که اینگونه زندانیان در حبس هستند بخاطر اظهار مسالمت آمیز عقایدشان است."

سازمان دیده بان حقوق بشر به شدت نگران امنیت و سلامتی زندانیانی که اعتصاب غذا کرده اند می باشد. پس از گذشت یک هفته از آغاز این اعتصاب غذا، وضع جسمانی یکی از زندانیان، مهرداد لهراسبی، به وخامت گراییده و با درخواست دیگر زندانیان وی به اعتصاب غذای خود پایان داده است.

به گفته استورک: "دولت ایران قانوناً مسوول سلامتی این زندانیان می باشد. حبس آنان در میان اشرار و جنایتکاران خطر بزرگی برای آنان است."

اخیراً فشار حکومت ایران به فعالین سیاسی به شدت گراییده است و قوه قضاییه در دادگاه های غیرمنصفانه احکام سنگینی برای آنان صادر کرده است. از جمله حنیمت الله طبرزدی در تاریخ 6 دی ماه از سوی شعبه 26 دادگاه انقلاب به جرم "تبلیغات علیه نظام و اقدام بر علیه امنیت ملی" به شانزده سال زندان محکوم شد. بر اساس رای قاضی از جمله دلایل محکومیت طبرزدی "مصاحبه با رادیوهای بیگانه"، "نامه به مسوولین نظام از جمله مقام معظم

سواستفاده از امضا راه کارگر را محکوم می کنیم!

اخیراً اطلاعیه ای تحت عنوان "استمداد فعالین سیاسی و فرهنگی و انجمن های ایرانی از سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر و نیروهای دمکرات جهان در ارتباط با اعتصاب زندانیان" منتشر شده است که در آن با کمال تاسف و تعجب امضای کمیته مرکزی سازمان ما را در کنار دو تشکل سلطنت طلب به عنوان امضا کننده نقل شده است. ما این جعل آشکار و سواستفاده شرم آور را بشدت محکوم می کنیم. این جعل آشکار در شرایطی صورت گرفته که کارزار گسترده ای برای دفاع از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی رجائی شهر توسط ۹۰ تشکل و صدها شخصیت چپ و دمکرات و مترقی آغاز شده و توانسته است افکار عمومی را متوجه مظالم اعمال شده بر زندانیان سیاسی رجائی شهر نماید. جاعلین که ظاهراً در صدد ایجاد یک سناریوی همه با هم هستند فراموش کرده اند که نیروهای چپ، دمکرات و مترقی هیچ گاه برای مبارزه علیه شکنجه و زندان با آمرین و عاملین سابق شکنجه، زندان و اعدام همدصف نشده و نخواهند شد. ما بار دیگر ضمن تکذیب سند جعلی مزبور خواهان حذف فوری و بی درنگ نام سازمان ما از آن هستیم!

روابط عمومی کمیته مرکزی
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

7 فوریه 2005 برابر با 19 بهمن